







و قریب بینی میسر و گاهی بی در و مثل عصبانیت شروع میشود یعنی در اوقات مقرر کم و زیاد میگردد و اما بعد از حکام مرض پس برت  
از یاد خود و قاعده نماید و ضربان چشم هم پیدا میشود و شب خواب درین مرض از شدت دروغی آید انجام آن است لیکن گاهی بصارت  
چشم محفوظ است میان اگر رفع کردن سبب ممکن باشد اندک اکثر آن چشم خراب بصارت باطل میشود و علاج چنانکه در دروم قوی است  
میسر چشم علاج نوشته شد موافق آن انجام هم عمل کند لیکن هر گاه چشم تند و زیاد باشد از زیاد شدن رطوبت بیفیدیه جایز است  
و آنست که پیش از آن مدتی قریب از جای خود و در این وقت از داخل کردن سوزن قریب از علاج رطوبت بیفیدیه چشم نفع کثیر حاصل میشود  
و این عمل بعد از ساعت چهار ساعت یا بعد از هشت ساعت بقای مرض قوت از یاد با احتمال آورده باشد نیز اگر رطوبت  
بیفیدیه چشم در اسرع وقت پدید میشود و خوراندن طلا کزن آهن درین مرض بسیار مفید است برای تقویت مرض که  
درین مرض ضعف زیاد میباشد شورایی لحم بالضرر نوشانی باشد همراه اخذیه ماکوله قند اکثر فصل پانزدهم در عین  
و آنرا بلفظ گریکائی پلوسیا یعنی در چندیدن از چشم نامند این مرض گاهی قطری بود و آن را علاج است تا آنچه بعد از آن  
طفلی پیدا میشود بسبب نظر کردن بیک طرف تا زمان دراز تر میسر است که پانزدهم مخالفت نظر کثرت تا آنچه بچوانان پسران عارض میشود  
پس آنهم بر دو قسم است یکی آنکه چشم جدا جدا میسر و واحد در صوت میسر آن بسبب شلای کشش عضلات هر دو چشم پیدا میشود  
چرا که اختلاف حرکت عضلات چشم علیل شحوت کج میگردد و از آن صوت کجی تا غشای نوری هر دو چشم در جای دان که مقابل یکدیگر  
باشند نیز پس از اختلاف محل انطباق که غیر مقابل باشند و صوت محسوس میشود السبب سبب قریب آن همانست که ذکر شد و سبب  
ان شلای عضلات هر دو چشم اینچنین میسر می شود عضله حرکت یک چشم قوی صحیح ماندن عضله چشم کج می شود بیاید شلای عضله چشم صحیح  
بسوی خود یک عضله استثنائی از شش خای خود چشم مرض نیک باشد از انطباق صوت هر دو چشم در مقامات غیر مقابل باشد که در عین  
در محل انطباق صوت جدا جدا میشود و علامت شلای است چون هر دو چشم کشاوی و پندار صوت کجی واحد محسوس میگردد  
گر یک چشم را بند کرده از چشم دیگر میسر یک صورتش دیده میشود قسم دوم آنکه از یک چشم صورت مری واحد و تا وید شود السبب  
سبب آنست که چون در اجزای عین که توسط آنها صورت مری تا محل انطباق غیر واقع میشود و این حالت پیدا میگردد  
و این اجزای عین چهار طریقه قریب رطوبت بیفیدیه رطوبت جلیده رطوبت از جای که از وقوع تغییر در اجرام اینها حول کرد  
چشم پیدا میشود مثل اینکه هر گاه بعضی از اجزای انما غلیظ و تورم میشود بعضی بر مقدار طبیعی خود مانند درین صورت چون  
سطوح مختلفه پیدا میشوند اندک جای که سطح آن مستوی و بر مقدار طبیعی است از آنجا خطوط شعاعی منفضله از مری جدا شده  
بطول مستقیم در غشای نوری میسرند جای که در سطح آن از تورم و غلظت شدت با تکعب پیدا شد از آنجا این خطوط پدید بر تقاطع  
خود باقی نمانند بلکه بسبب مرور خود بر سطح مدور یا تکعب کج میگردند تا محل انطباق که غیر مقابل یا محل رسیدن خطوط  
مستقیم است میسرند هر گاه محل رسیدن خطوط شعاعی مستقیمه منفضله از مری محل رسیدن خطوط شعاعی غیر مستقیمه منفضله از  
مری پدید آید و در صورتیکه هر گاه قدری بلغم پیش می آید و قریب از آنجا جدا نگردد و در صورت

فصل پانزدهم در عین

در درامض عینه فصل پانزدهم در عین

مری واحده دیده میشوند زیرا که بلغم مذکور هم اینجا مثل شیشه در رویا کتب بالای بعضی از اجزای قرنیه میگردد و بسبب آن خطوط شعاعیه  
 از مری که بر این بلغم می آید استقامت آن بلغم از ارتفاع سطح ایجاد اول شد و گویا غشای نوری میرسد و جایگزین در قرنیه از بلغم مذکور خجالت  
 اینجا از استوی سطح قرنیه خطوط مذکور استقامت خود تا محل انطباق میرسد پس از اختلافات محل انطباق صورت متعدده محسوس میشود **العلل**  
 در قسم اول سبب مرض او را یافته اگر تشنج عضلات سبب بود خصوصاً که در عضلات انزوم و بی چشم بود چنانکه اکثر در همان عضله یاد  
 میشود و درین صورت سواهی قطع کردن عضله متشنج قوی چاره نمیباشد که ازین عمل قوت عضله مذکوره کم میگردد و هرگاه  
 بسبب ضعف یا استرخای عضله باشد درین وقت چشم را بند کرده آرام چشم رسانیدن بسیار غیب میشود من بعد او به مقویه  
 مثل شکر استیل کینین یا شکر کینا نوشانده و عمده طریق احتمال شکر کینا اینست که بگیرد اشکر کینا یک گرم و آنرا در سلفیوک یا سیس  
 خالص غلیظ نهند و از آن تا پنج قطره بود و حل کرده در شش او نش آب ساده آبیخته کند در روزی سه بار یک یک قوام ازین دو  
 گرفته یک دو و نش آب ساده آبیخته نوشند هرگاه از کدام از اینها یا از ترکیب چشم که سبب یاد کرده گفتن کار از چشم حادث شده باشد  
 این من پس او درین وقت برومانید پیاسیم یا کلورال یا پیدریٹ خوراندند که انفع است و همچنین درین حال از پیدا کردن اذیت  
 بر صد فین یا خلعت اذین از نهادن پلاستر الکترولیت درین مواضع در پشت آن تا هفت هشت ساعت در اینجا یا آب بخی  
 پیدا شود و بعد آن برای باقی در پشت اذیت چند روز بر آن استعمال هم سانینا نمایند تا آنرا چند روزی سائل جاری دارد و فائده  
 حاصل میشود هرگاه ضعف در عضلات از استعداد آتشک پیدا شده باشد درین حال اگر مرض قوی باشد رسکپور را یا آنها  
 اولاً نمینده بعد آن او را با پیاسیم یا سار ساپریلا یا مطبوع غشیه مخربیه نوشانند یا رسکپور و ایوژانته هر دو را با هم آب حل کرده  
 بمرد سار ساپریلا یا مطبوع غشیه مخربیه نوشانند و اگر مرض ضعیف باشد تنها ایوژانته یا سار ساپریلا یا مطبوع غشیه  
 نوشانند و در قسم ثانی آن سبب مرض او را یافت کرده باز آن کوشش کنند مثلاً اگر بلغم پیش قرنیه آمده باشد آنرا از آنجا صاف کرده  
 دهند و اگر از ورم اعضای از بلغم مذکوره چشم باشد عايش مواضع علاج و در هر یک عضو مذکور شده نمایند فتنه اگر  
**فصل شانزدهم در غشایة شکیوری و از بلوغت بگلش ناریه یا ازین پس که معنی شکیوری است زیرا که نایت بمعنی شب**  
**و یا ازین پس معنی ناریه است نامند و گاهی از ناریه معنی بیانی روز گویند زیرا که ناریه کسریه و ان هندی و سکون یا**  
**شاهه تختانی بمعنی روز است و ساریه بمعنی بیانی است یعنی در روز و لغت است که ساریه یا یک ساریه یا روز سکون یا معنی شکیوری**  
**مطبوکون لغت و لام و ضم الف و سکون او کسریه یا موجوده فارسی است یا شاهه تختانی و سکون الف هم بمعنی بیانی روز نامند**  
 کسیکه در روز میزند و در شب نمیند درین مرض کدام تغییر و اجزای عین بر رویه خوردن محسوس نمیشود چنانکه در امراض دیگر که  
 اینجا هم یافته میشود مثل ما روزی که درت زجاجیه هرگاه بر رویه خوردن معین معلوم میشود مثلاً در روز زجاجیه آنرا سکون  
 غشای نوری لاغز و غیره دیده میشود و درت زجاجیه تکرار آن ظاهر میشود بلکه درین مرض فقط در فعل چشم که بصارت  
 وقت شب ضعف یا نقصان تام پیدا میشود بسبب نیکه غشای نوری ضعیف میگردد و بسبب آن انطباق صورت مری در آن

درین استخوان در کتب اول

درین استخوان در کتب اول







محموس ميشود و گاه مری را از دوازده و یا چهارده آنچه از چشم دور سازند پس اگر مری از قسم حروف است کمتر دیده میشود و هر گاه چشم از حالت  
 و صحت انسانی متغیر گردد و بصارت هم تغییر واقع میشود و انقسام تغییر چهارانی که با او پدید آید این است که کسی چمن را بنده منقبض ساخته پدید  
 دوری که ضلالت اعانت میکند هر چه که قریب داده گشت محسوس میشود و اگر از آن هم قریب کرده شودی بیند و دوم  
 بانی پرست از پدید آمدن ضلالت است یعنی مری بعد از آنکه مری قریب مانعی ازین بسبب فساد که در شکل و هیئت چشم پدید می شود سوم  
 پزیزانی او پدید آید و این هم شیء بعد از آنکه مری قریب آید بشواری بدین سبب که در اینجا که ام فساد در شکل چشم نمی آید بلکه این حالت از جهت  
 شدن طوبت جلین پدید می شود چهارم آنست که درین حالت صورت مری بنحوی منطبع میشود بسبب تغییر شدن طبقات و روابط چشم و تبخیر  
 ازین جهت چهارم آنست که درین حالت مری با او پدید آید و این هم و سکون است ضمناً بی شناختن آن و سکون او و کسری او و مذهب فارسی و  
 فتح ای شناختن آن و سکون است یعنی که تا در نظریست که صاحب آن چمن خود را منقبض ساخته مری را قریب چشم آورده می بیند لیکن  
 صاف معلوم میشود و این تغییر بسبب و حالت پدید میگیرد و یکی آنکه چشم دراز گردد و قطر عمق چشم زیاده طول شود و بسبب آن غشای نوری  
 از طوبت جلین پدید آید که در آن بعد از این شدن آن خطوط نورانی از مری بعد از غشای نوری رسند و از مقصورت مری بعد از آن منطبع شود  
 دوم آنکه در جرم قریب باور که در آن منطبع طبقات چشم که کثرت اند غلظت و استارت پدید شود که بسبب آن خطوط نورانی بعد خروج از آن بزودی  
 در جایی قریب آید و تا غشای نوری رسند و این حالت و سبب که در پدید آمدن سبب اصل سبب اکثر وجود حالت اولی میباشد  
 و آن اکثر از شناختن آن بگویم که از مری چشم هم پدید می شود و گاهی هر دو حالت مذکور بسبب قیاسات حروف دقیقه یا از زیاده دیدن اشیا  
 صغیر هم پدید میشود و علامات هر گاه چشم زیاد دراز گردد و در زیادتی چشم از خارج محسوس میشود و در عقبه عنبیه وسیع معلوم میگردد و هر  
 صاحب این حالت را بگویند که بسوی بی خود بیند و وقت نظر کردن آن بسوی بی چمن چشم مذکور را طیب بسوی آن حسی که چشم چشم  
 بیند بخوبی ظاهر میشود که چشم کسیر و طویل است و چون صاحب این حالت میخواهد که چیزی را بیند مری را قریب چشم خود آورده و چمن ای  
 چشم خود را منقبض و منقبض کرده می بیند و درین وقت باین هیئت صاف و بخوبی می بیند لیکن چون مری بعد از آن خواهد که بر بیند هم  
 باین هیئت یعنی منقبض و منقبض العین میخواهد که بیند لیکن خوب بدین مری بعدی ممکن نباشد و چون این حالت از شناختن آن  
 بوده باشد تا هشت یا ده سال از گذشتن سالهای عمر مری بعدی قریب آنجایی که می بیند اما بعد از شش یا ده سال از عمر تغییر نکند  
 ظاهر و پدید میشود که مری قریب مانعی ازین دوری بعدی آید و اکثر این حالت تا حد غلظت در رسیده متوقف میگردد و تا آخر عمر بر همین حد حساب  
 آن میماند و گاهی رفته رفته زیاده هم میشود و درین وقت اکثر علامات مرض چشم مثل دیدن نقاط سیاه متحرک پیش چشم یا درخشیدن برق  
 زیر نگاه با جمله علامات و غشای نوری که چشم پدید میشود هر گاه از اثر و خصائص خاندان بود و آن کدام است و چشم پدید نمیشود  
 و چون از مرض چشم انحرافات مرض چشم هم آن موجود میباشد و العلاج هر گاه از خصائص خاندان است در آن استعمال در وقت  
 ممکن نیست لیکن از نهادن عینک چشم که شیشیهای آن مقعر و بزرگ فائده حاصل میشود پس باید که عینک بای متوجه موصوفه  
 جمع کرده آنها را چشم گذارند پس هر که از زمانه چشم مری بعدی که نسبت فضا از چشم دور باشد محسوس شود یا اگر مری حروف باشد

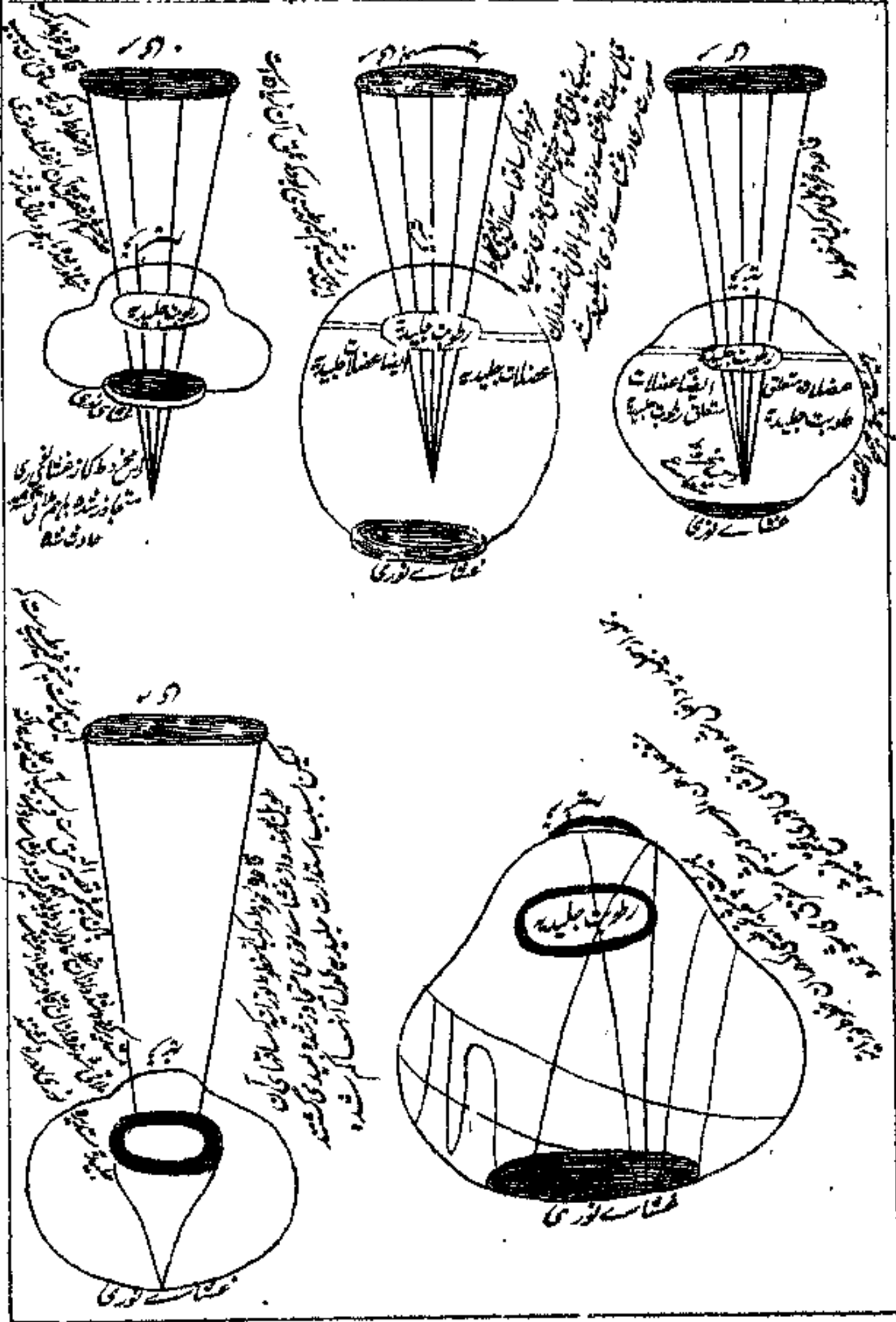
بمان اول در مایه پدید  
 چشم که در این حالت  
 مری را قریب چشم  
 آورده و چمن ای  
 چشم خود را منقبض  
 و منقبض کرده می  
 بیند و درین وقت  
 باین هیئت صاف و  
 بخوبی می بیند لیکن  
 چون مری بعد از آن  
 خواهد که بر بیند هم  
 باین هیئت یعنی  
 منقبض و منقبض  
 العین میخواهد که  
 بیند لیکن خوب  
 بدین مری بعدی  
 ممکن نباشد و چون  
 این حالت از شناختن  
 آن بوده باشد تا  
 هشت یا ده سال  
 از گذشتن سالهای  
 عمر مری بعدی قریب  
 آنجایی که می بیند  
 اما بعد از شش یا  
 ده سال از عمر  
 تغییر نکند  
 ظاهر و پدید  
 میشود که مری  
 قریب مانعی ازین  
 دوری بعدی آید و  
 اکثر این حالت تا  
 حد غلظت در  
 رسیده متوقف  
 میگردد و تا آخر  
 عمر بر همین حد  
 حساب آن میماند  
 و گاهی رفته  
 رفته زیاده هم  
 میشود و درین  
 وقت اکثر علامات  
 مرض چشم مثل  
 دیدن نقاط سیاه  
 متحرک پیش چشم  
 یا درخشیدن برق  
 زیر نگاه با  
 جمله علامات و  
 غشای نوری که  
 چشم پدید  
 میشود هر گاه  
 از اثر و خصائص  
 خاندان بود و آن  
 کدام است و چشم  
 پدید نمیشود  
 و چون از مرض  
 چشم انحرافات  
 مرض چشم هم  
 آن موجود  
 میباشد و العلاج  
 هر گاه از  
 خصائص  
 خاندان است  
 در آن  
 استعمال در  
 وقت  
 ممکن  
 نیست  
 لیکن  
 از  
 نهادن  
 عینک  
 چشم  
 که  
 شیشیهای  
 آن  
 مقعر  
 و  
 بزرگ  
 فائده  
 حاصل  
 میشود  
 پس  
 باید  
 که  
 عینک  
 بای  
 متوجه  
 موصوفه  
 جمع  
 کرده  
 آنها  
 را  
 چشم  
 گذارند  
 پس  
 هر  
 که  
 از  
 زمانه  
 چشم  
 مری  
 بعدی  
 که  
 نسبت  
 فضا  
 از  
 چشم  
 دور  
 باشد  
 محسوس  
 شود  
 یا  
 اگر  
 مری  
 حروف  
 باشد

بمان اول در مایه پدید  
 چشم که در این حالت  
 مری را قریب چشم  
 آورده و چمن ای  
 چشم خود را منقبض  
 و منقبض کرده می  
 بیند و درین وقت  
 باین هیئت صاف و  
 بخوبی می بیند لیکن  
 چون مری بعد از آن  
 خواهد که بر بیند هم  
 باین هیئت یعنی  
 منقبض و منقبض  
 العین میخواهد که  
 بیند لیکن خوب  
 بدین مری بعدی  
 ممکن نباشد و چون  
 این حالت از شناختن  
 آن بوده باشد تا  
 هشت یا ده سال  
 از گذشتن سالهای  
 عمر مری بعدی قریب  
 آنجایی که می بیند  
 اما بعد از شش یا  
 ده سال از عمر  
 تغییر نکند  
 ظاهر و پدید  
 میشود که مری  
 قریب مانعی ازین  
 دوری بعدی آید و  
 اکثر این حالت تا  
 حد غلظت در  
 رسیده متوقف  
 میگردد و تا آخر  
 عمر بر همین حد  
 حساب آن میماند  
 و گاهی رفته  
 رفته زیاده هم  
 میشود و درین  
 وقت اکثر علامات  
 مرض چشم مثل  
 دیدن نقاط سیاه  
 متحرک پیش چشم  
 یا درخشیدن برق  
 زیر نگاه با  
 جمله علامات و  
 غشای نوری که  
 چشم پدید  
 میشود هر گاه  
 از اثر و خصائص  
 خاندان بود و آن  
 کدام است و چشم  
 پدید نمیشود  
 و چون از مرض  
 چشم انحرافات  
 مرض چشم هم  
 آن موجود  
 میباشد و العلاج  
 هر گاه از  
 خصائص  
 خاندان است  
 در آن  
 استعمال در  
 وقت  
 ممکن  
 نیست  
 لیکن  
 از  
 نهادن  
 عینک  
 چشم  
 که  
 شیشیهای  
 آن  
 مقعر  
 و  
 بزرگ  
 فائده  
 حاصل  
 میشود  
 پس  
 باید  
 که  
 عینک  
 بای  
 متوجه  
 موصوفه  
 جمع  
 کرده  
 آنها  
 را  
 چشم  
 گذارند  
 پس  
 هر  
 که  
 از  
 زمانه  
 چشم  
 مری  
 بعدی  
 که  
 نسبت  
 فضا  
 از  
 چشم  
 دور  
 باشد  
 محسوس  
 شود  
 یا  
 اگر  
 مری  
 حروف  
 باشد





ضمیمہ متعلقہ صفحہ ۱۳۱ بیان دوم از فصل سبب و چهارم امراض عین و سہامی پرت روپا  
 نقشہ اتصا ویرہیات خمسہ ہشتم





نبودن آن که نفس جامع خطوط است خطوط اند که اوزان چشم محرومی پیدا میشود از عدم جامع در محل غشای نوری که حد آخر چشم است  
 ملاقی و متصل میشود بلکه اوزان دور تر بقدر ملاقی میشوند و اوزان در غشای نوری انطباق صورت و گرد و سوم آنکه استتار قریب بقصر و  
 گردیدار طوبیت بضمیر یا زجاجیه قوی گردد و استتار آنما از ازل شود یا در استتار جلیدیه تغییر پیدا کرد و یا عضلات تکیه جلیدیه بر راز حرکت  
 انقباضی خود با مستدیر میسازند از حرکت ضعیف و قاصر شوند و اکثر همین سبب مولد این مرض میشود زیرا که قریب و طوبیت ثلثه لیش  
 از حیث آنکه بیشتر مین شده و از تغییر فساد آنها در بصارت فرق پیدا میشود و وقت جمع کردن خطوط نوری در غشای نوری منقوض میگردد  
 و اوزان انطباق صورت نمی شود و اوزان با کمالی دور و وقت و تقبض همین و از چشم قریب کرده می بیند و شیء بیجا  
 هم بکلفت می بیند لیکن به نسبت قریب در دیدن شیء بعد حرکت چشم کم میشود و چشم را کج کرده هر چیزی را می بیند اما هر گاه شیء  
 قریب را بیند همان کمی چشم بجزئی محسوس میشود و چون عینک اگر نشیند ای آن محسوس بوزن چشم گذارد هر چیزی را بجزئی می بیند  
 چه اوزان فائده استتار جلیدیه که سبب اجتماع خطوط در غشای نوری است حاصل میشود و چون که در جات این مرض کج می  
 و زیادتی استخوانها را دام که مرض قلیل است صاحب آن کار و پنی از چشم میگردد و کج بکلفت و اوزیت و از زیادگی اگر فتن از چشم دوم  
 در غشای سیاه و در غشای نوری سپید گشته بصارت ضعیف میگردد و العلاج از هر عینک که دیدن اشیا بر روی آن سهل شود  
 بر چشم گذارند و بر بعد آن کار از چشم گیرند و بدون عینک که دام چیزی را نزدیکه زور و قوت در بینند و اگر از زیادگی شفت چشم بگذرد  
 عینک که دام اوزیت و مرض در چشم پیدا شود چشم را آرام رسانند و آنچه برای رفع کردن اوزیت چشم تمهید بر مایه پیا نوشته شده آنرا با محال  
 آرزو کنند که بیان سوم در پریشانی او پانچ بای موحده فارسی برای موحده فارسی و سکون پس مایه و کسری موحده فارسی و  
 سکون بای تخمانی و ضم الف و سکون و او و کسری بای موحده فارسی و فتح بای ثناء تخمانی و سکون الف م کسب است از لفظ پرس است  
 که بعضی در بریت و شیخ وقت است و او پیا که بعضی چشم است و مراد اوزان حالتی است که در چشم پیر یافته میشود و آن نیست که مری بسیار بخواهد  
 بیند و مری قریب به دورتاری بیند زیرا که خطوط نوری منفضله عن لمی اجبید بر استقامت خود تا غشای نوری میرسد اوزیت است  
 در دیدن آن حاجت بسوی حرکت جلیدیه ای نمیشود و خطوط مذکوره از مری قریب است که بر هر دو صورت در چشم داخل میشود  
 لذا بدون مجتمع شدن جلیدیه آنها در غشای نوری جمع نمیشوند ازین سبب پدیدن شیء قریب حاجت بسوی حرکت چشم زیادگی در می شود  
 و اگر چنانچه در حالت درهای پرمت رو پیا هم یافته میشود لیکن آنجا وجود این حالت سبب نشاء شکل چشم حادث میشود و اینجا  
 در سبب چشم که دام فساد نبود لیکن در نفس یعنی طوبیت جلیدیه سختی پیدا میشود که سبب آن عضلات حرکت آن قاصر از حرکت میشوند  
 و ازین جهت استتار در جلیدیه پدید می شود پس از عدم استتار خود خطوط نوری را در غشای نوری جمع میسازد و چنانکه در عهد  
 جوانی میکرد لذا این حالت بعد در چهل و پنج سال از عمر بزرگی ظاهر میشود اگر چه ابتدای آن از بعد گذشتن ده سال از عمر جوانی  
 میگردد و بدین نحو که در سن یازده سالگی مردن آنکه از قرینه بغاسله هشت و پنج صید باشند بزرگی می بیند در سن دوازده سالگی  
 هر گاه قری از هشت و پنج هم زیادگی پدید می آید و اگر اوزان کم دور باشد وقت دیده میشود و همچنین سال بسال این حالت

علامت غشای نوری  
 در فترت  
 باقره  
 و ثلثه  
 شفا  
 سنه  
 سقا  
 سنه

بیان سوم در پریشانی اوزان

زیاده میشود تا اینکه عمر انسان بچهل پنج سال رسد آن زمان محتاج باطانت عینک میشود و بدون آن در دیدن مسافت  
 وقت واقع میگردد. العلاج هرگاه در دیدن مسافت وقت واقع شود عینک را که مناسب چشم باشد همیشه بای آن  
 متحد بوند و آنرا کان و یکس لیش گویند. چشم که گذشته کار از چشم گیر دور نماید عینک رعایت این امر ضرورست  
 که آنرا بجوی چشم نهند که باطانت آن آشیای قریبه را بیند و آشیای بعیده را قدری سرنگون کرده بلا اعانت دست  
 عینک دیده باشند. بیان چهارم در آستگ است از هم بدو فتح العت و سکون عین مملو و کسرتای نشانه فوقانی  
 و سکون کات فارسی و فتح بیم و سکون تالی نشانه فوقانی که لطف و سکون ای همه و بیم و آن عبارتست از نیک مری مری دیده شود  
 بسبب اینکه در یکی از لنس های اربعه که قریبه و رطوبت بیضیه و رطوبت جلیدیه و رطوبت زجاجیه اند یا در متعدد از این رطوبت  
 پیدا شود یعنی اجزای آنها است و بلند شوند و بسبب آن خطوط نورانی بر نسبت واحد از مری منفصل شده در غشای نوری نهند  
 بلکه بعضی قصیر و بعضی طویل شده و بعضی بر حد اعتدال خود مانده در چشم داخل شوند پس جایکه در اجزای آن ارتفاح بود از اجزا  
 خطوط نورانی تصکیسته در چشم زده مایویا پیدا خواهند کرد و جایکه در اجزای آن غور و انحنایست خطوط نورانی از اجزا  
 طویل شده در چشم داخل گشته بای پرست رویا پیدا میکنند و جایکه اجزای آن بر مظهر طبیعی باشد از اجزا خطوط نورانی تصکیسته  
 باید بر حد اعتدال لایق در چشم داخل شده در غشای نوری ملاقی میشوند و از آن الطباع صورت مری میشود پس از اجتماع این اسباب  
 و مختلط شدن آنها صورت مری نامان و بر صورت غیر طبیعی دیده می شود السبب سبب قریب همان است که مذکور شد اما آن  
 گاهی خلقی بود و درین وقت در هر دو چشم کیسان مییابند و گاهی مرضی باشد که از امراض لیش های اربعه مثل زخم و ورم قریبه  
 دیگر پیدا میشود چه از امراض برین اعضا اجزای آنها متغیر میشوند آن اکثر چشم و احیاً قریبه میشود این من اکثر همراه مایویا و گاهی از اجزا  
 یافته میشود با جمله هرگاه در هر دو چشم بود اکثر خلقی بود و هرگاه مخصوص چشم واحد بود از مرض کدالم لیش یا بیشتر و هرگاه از بعضی چیزها پس اکثر  
 از امراض قریبه حادث میشود. العلامات هرگاه مری که مثل حروف باشد قریب چشم آورده در بعضی گاهی بر و در حروف  
 مذکوره حلقه یافته میشود و گاهی شکل بر غیر صورت حقیقی و کج معلوم میگردد مثل اینکه خط مستقیم منحنی دیده میشود و گاهی حروف چشم  
 و متصل معلوم میشوند. العلاج عینک که شیشه بای آن دراز و از جانب داخل مقعر و از جانب خارج محدب مدور بود که آنرا  
 انگیزی یا سائزینی کل لیش میگویند. چشم که گذشته کار از چشم گیر بدقت که فصل بست و چشم در آستن اروپا  
 بدو فتح العت و سکون عین مملو و کسرتای نشانه فوقانی و سکون نون یعنی ضعف و کمزوری چشم که از آن البصارت هم ضعیف  
 گردد و مراد از ضعف چشم و بصارت ایجاب نیست که عضلات چشم ضعیف شوند و بسبب آن در بصارت ضعف پیدا کرد و فقط اول  
 ضعف بصارت و اکثر امراض چشم یافته میشود و آن بر دو قسم است قسم اول آنکه در عضلات خارج چشم که در جانب انسی چشم اند  
 چشم ایسوی لیش میسکند ضعف پیدا شود قسم دوم آنکه آنچه عضلات اندرون چشم بطریقت جلیدیه را منقبض کرده مستعد میکنند  
 ضعیف شوند اما قسم اول پس سبب قریب آن مذکور شد یعنی ضعف عضلات جانب انسی چشم و سبب بعد آن یویاست

بیان چشم در امراض عین

بیان چشم در امراض عین

که اکثر همراه آن این حالت یافته میشود العلامات هرگاه درین مرض بسبب ضعف عضلات جانب انسی پیدا شود و همراه آن  
 یابوستی باشد درین وقت شش بعبود را بجز بی می بیند اما ششی قریب را پس اگر قدری دور باشد هم می بیند لیکن هرگاه زیاد از چشم  
 قریب سازند و برای دیدن آن چشمان بسوی بینی مائل شوند و از ضعیف شدن عضله جانب انسی چشم مرعش باین سوناید بلکه  
 عضله کابضه جانب وحشی بسبب قوت خود وضعف عضله جانب انسی چشم مذکور را بسوی خود کشد و درین وقت یک چشم صحیح  
 بسوی انسی و یک چشم مرعش بجانب وحشی رود ازین سبب مری واحد دو تا دیده می شود مثل انجول و اگر مری از قسم چشم  
 باشد درین وقت حروف متحرک و بر غیر بیست اصلی خود دیده می شوند و اگر زیاد از چشم بر رویه زور و قوت کار گیرند و چشم درد  
 پذیری خود و چون دیدن حروف ساکن کرده چشم با آرام دارند بعد مدت قلیل از چشم لائق گرفتن کاری شود و هرگاه با این مرض  
 یابوستی هم باشد درین وقت دیدن حروف و اشیای صغیره بسیار دشوار می باشد و از دیدن آن در چشم اذیت پیدای می شود  
 و اما قسم دوم که از ضعف عضلات جلیدیه پیدای می شود سبب قریب آن همین است و سبب بعید آن اکثر بای پریت و با  
 میباشد که بسبب آن عضلات رطوبت جلیدیه را حاجت بسوی تحریک جلیدیه زیاد می افتد و از کثرت کار این عضلات  
 مانده و ضعیف شده از کار خود باز میمانند و این حالت در پسانی او پدید می آید می شود و اینها گاهی در انیمیا یعنی  
 وقت دوم و در ضعف بدن هم این حالت پیدای می شود العلامات ما حساب این حالت اکثر مری قریب و بعید را می بیند  
 لیکن در دیدن بصر قریب هرگاه آن از قسم حروف باشد البته دشواری پیدای می شود مثل اینکه از زیاد غور کردن مطالعه  
 نمودن بقوت چشم پیش چشمان سیاهی معلوم میگردد و شکل حروف دیده نمی شود و اگر زیاد زور کرده بعد آنم بیند و چشم درد  
 پیدای می شود و اگر از آنم زیاد بقوت بیند این درد چشم تا صدر می رسد و اینها درین حالت چشم بسوی جانب وحشی بجز  
 وحشی واحد بسبب آن دو تا دیده نمی شود لیکن بعد زیاد کار گرفتن از چشم بسبب ضعف عضلات مذکوره است و از تارت جلیدیه  
 کم میگردد و بسبب آن حروف با هم یا بر غیر بیست حقیقی خود محسوس میشوند و هرگاه شش بعید را بیند در دیدن آن که در وقت  
 اذیت پیدای می شود العلاج در قسم اول هرگاه بسبب یابوستی باشد آنچه در علاج یابوستی برای نهادن عینک خاص شده  
 موافق آن بعمل آید و اگر از اصل پدید شدن ضعف در عضلات چشم بود علاج تقویت نماید مثل اینکه اشک کنیا و حد بلبلک  
 و غیره ادویه مقویه نوشتانند و تاننگ سرکه جامع ادویه مذکوره است درین وقت نوشتن بهتر است و اخذ  
 جیده مقویه خوراند و چشم را از دیدن شئی قریب باز دارند و اگر ازین هم نفع ناپدید شود پس عضله جانب وحشی را ضعیف  
 کرده دهند و آن اقطع کنش حاصل میشود لیکن مطلقا آنرا قطع نکنند بلکه چندان قطع کرده دهند که قوت آن با قوت عضله جانب  
 انسی که ضعیف شده مساوی ماند و در قسم ثانی آنچه در علاج بای پرست ردیاب برای عینک خاص عبارت شده موافق آن  
 عینک چشم نهاده کار دیدنی از چشم گیرند و اگر یابوستی پیداشده باشد آنچه عینک برای یابوستی پدید آمده از چشم نهند  
 و اگر از انیمیا یا از ضعف شدن بدن این حالت پیداشده باشد ادویه مقویه بدن و دم مثل اشک کنیا و حد بلبلک و غیره



حسب مناسب بنوشانند و اخذ به جبهه خود مانند قنداک که با آب ششوم و امراض آریث یعنی خانه  
مقله چشم آریث بفتح و مدالف و سکون رای مملد و کسرهای موحده و سکون تالی سندی یعنی راه و مدارست که بر آن  
نواکب مثل نمر و غیره حرکت میکنند و چون مقله چشم هم در خانه خود که آنرا بلغت عرب میگویند متحرک میباشد اندک لغت انگیزی  
از آریث مینامند و مراد از آن اجزای هستند که از مقله چشم خارج باشند و بطور خانه چشم اندوزین باب هم چند فصل  
اول در تشريح خانه چشم پس بدانکه خانه چشم مرکب است از عظام که در هر خانه هفت عظام یافته میشوند و مجموع آن  
در هر دو خانه یازده عظم اند و چون که آنستخوان در هر دو خانه مشترک اند لهذا از یازده عظام در هر دو خانه هفت یافت میشوند  
و حاجت به چهارده عدد بودن آنست و عظام مشترک پیشانی و عظم مشاشی و عظم موسوم عظم خفاش است و درین خانه  
سواي مقله چشم شش عضلات که محرک مقله اند و یک عظمه کبیره که جنس آنستخوان است و بر سایر عظام است و چند اعصاب هم در داخل  
در آن آمده اند اول عصب نوری دوم عصب نوج ثالث سوم عصب نوج رابع چهارم یک شاخ از عصب نوج خامس هم در آن  
آمده پنجم عصب نوج سادس اما عصب نوج ثالث پس آن جمله عضلات عین را حرکت میدهد سواي عضله که از آن چشم حرکت  
دوری پیدا می شود چه محرک آن عصب نوج رابع است و همچنین عضله محرک چشم بی جانب حسی که آن از مقله خارج است از تحریک  
عصب نوج سادس متحرک میشود و شاخ عصب نوج خامس در جمیع اجزای چشم که درین خانه اندا قاده حس مینماید و بعضی نیشهای شاخ  
نکود از اجزای خارج چشم بیرون آمده بسوی پیشانی و هم بر بینی آمده اند و از آن حس درین مقامات می آید و ایضا در خانه چشم  
ششم زیاده است که بالای عضلات چشم و در میان آنها و در اجزای عین و عظام چشم میباشد که بسبب آن غشای شیمی پیدا شده  
بر جمله مقله چشم آمده که در آن مقله سهولت حرکت میکند و آن برای چشم بطور قایم است و ایضا از زیاده مانند آن پس مقله چشم از تحریک  
عضلات بسوی خلف زیاده نبرد و در آن بعضی یاده در بعضی که هم میباشد و بقدرت یادی کمی آن چشم کبیر و برآمده و ضعیف و ذوقه معلوم  
میشود و هم در سن سیری و وقت لاغری بدن چون این چشم کم میگردد و در این اوقات حلقه بر دور چشم محسوس میشود و چشم کوچک و ذوقه  
دیده شود ایضا درین خانه غده مولد و مده شکل با دم میباشد و مرکب آن غده های کثیره و مجاری صفار حیدیه که قریب به هشت است باشند و  
مقله چشم در استخوان کائسه چشم قریب موق حوشی یافته میشود و بذریع این مجاری مذکوره آبی را که پیدا میکند در چشم اندازد و این آب  
چشم موسوم میگردد و درین هر خانه یکسریان یکسریان یکسریان است که از شاخ های کثیره چشم که در استخوان است و درین حلقه اعصاب درین  
خانه ندرت کبیره غشای خانه دار که در وسط و گردوش حلقه اعضای مذکوره آمده با هم متصق و بولف اند و کبیره غشای ریشدار که در چشم  
پراستخوانهای کائسه چشم است چون از آن متجاوز گردد و در شاخ شده کبیره رباطی آن بر استخوان پیشانی برود و کبیره رباطی آن در چشم  
آمده جنس میگردد و در آن غضروف پیدا میشود و جنس هم کبیر است از اجزای چند آنچه بالا آمدن در جانب خارج طاقی با پوست حلقه است و در  
آن عضلات ضعیفه است که از حرکت آنها جنس نبرد میشود و با هم میگردد و در این عضلات ضعیفه و ضعیفه عضله ناخته جنس است که در  
منهسط و با غضروف متصل بود و آن جنس اعلی میباشد و از کشیدن آن جنس منفع میگردد و در این غضروف است و در این استخوان

باب سوم در امراض آریث یعنی خانه چشم



دانت که گاهی در عظم هم باین درم مشا پدید شود و بسبب آن حاجت بسوی آن فرقی اندیش وقت در وقت اشتباه در تشخیص آن کرد  
 باین نحو فرق کنند که در اصل مدستی میگویند بمرکز چشم زیاد و پیاپی شود و آن که در لبه بوزش بود و در این مرض رو خا برود و در هر دو  
 در چشم بود و در آنجا صورت که این علامت یافته شود زیرا که آنچه غشای خانه دار خانه چشم که پس از چشم متورم میشود از یاد می ماند و مقدار  
 چشم بسوی خارج فرج میگذرد بسبب آن بخوابد همین پدید میشود و اینضا در هر چند درم آن شدید بود باینکه عجز و حلقه بالای باین حال  
 صحت در می میشود موجود باشد و در این مرض بالفرض غایب میگردد خصوصاً وقت پدید شدن آن در این مرض ضربان بر ضربان یا در محسوس میشود  
 مهم می در این مرض سخت و ایندیان بود و در مدتی بسیار کم در چشم میشود و علاج آن در این فصل مبحث نوشته خواهد شد آنرا عمل آنست که در اینجا  
 ادویه مقویه از نهار بر لیس نوشانند که از آن نقصان پدید می شود و هر گاه در مدتی که در چشم پدید شد و شبها در آنجا چشم بیدار باشد و در این  
 آن خوابند تا آفتاب بر خیزد و در هر طرف که در و در لیس از مکان تاریک از نما بآید تمام اگر ضرورت آمدن لیس در روی آن می شود باطابا چشم  
 از مکان تاریک بیدار شود که درم پدید می شود پارچه بگرم تر کرده بر آن نهند یا پوسل از تخم کتان است کرده بر آن نهند و بعد حصول لیس  
 از پدید شدن در جای که در جلد ضربان نشان افکار پدید شده باشد از نشت کشته دریم باینکه زرد و در خارج مدینه بیدار نشسته بر قدر محبت که در  
 عمل آن در آنجا پدید شدن مقدار در چشم زیاد خواهد شد از مدینه با مقله چشم و جاحنا شدن آن عصب قوی را از یاد می کشد و صفت  
 و نقصان رسد از خارج درم تعدد چشم طرف شده و علاج آن در این فصل مبحث نوشته خواهد شد آنرا عمل آنست که در اینجا  
 نقصان در چشم پدید شود درم فرس که از آنجا پدید می شود هر گاه در آنجا پدید شد از نشت کشته دریم باینکه زرد و در خارج مدینه بیدار نشسته  
 چونکه تا بر آمدن آنجا در با در ضلالتها در آنجا پدید می شود هر گاه در آنجا پدید شد از نشت کشته دریم باینکه زرد و در خارج مدینه بیدار نشسته  
 فصل سوم در حوضه العین از این است اگر زری پدید شود در آنجا پدید می شود هر گاه در آنجا پدید شد از نشت کشته دریم باینکه زرد و در خارج مدینه بیدار نشسته  
 پیش از آنکه درم کیلوی که در وقت لاین می چشم است حاصل آنست که در این فصل مبحث نوشته خواهد شد آنرا عمل آنست که در اینجا  
 در این فصل مبحث نوشته خواهد شد آنرا عمل آنست که در این فصل مبحث نوشته خواهد شد آنرا عمل آنست که در اینجا  
 و این فصل مبحث نوشته خواهد شد آنرا عمل آنست که در این فصل مبحث نوشته خواهد شد آنرا عمل آنست که در اینجا  
 اما فی اهل آنجا نسبت بلکه مشا به جود است زیرا که در این حال حجاب چشم با هم متصل میشوند اما هر گاه بجز مشا می شد و طوالت چشم و مقادیر  
 زیاد شود و از آنجا پدید می شود هر گاه در آنجا پدید شد از نشت کشته دریم باینکه زرد و در خارج مدینه بیدار نشسته  
 مقادیر است انصاف این آید این مجموع حقیقی است علامات و علاج این مرض در این فصل مبحث نوشته خواهد شد آنرا عمل آنست که در اینجا  
 مقادیر چشم و در زمان چشم باشد بکار در حوالی آن بود چنانکه هر گاه بسبب آن دندان درم در خسار چشم پدید شود و در آن کم می شود و در  
 در این فصل مبحث نوشته خواهد شد آنرا عمل آنست که در این فصل مبحث نوشته خواهد شد آنرا عمل آنست که در اینجا  
 قلع کردن دندان فاسد است زیرا که دندان مذکور در خسار رسیده است و بدین عمل آن بیم خارج نمیشود و با دوام که بیم خارج نشود  
 در حوضه العین بر طرف که در دستم آنکه در فرقی مثل شائسته که آن گوی و خواست که در دستخوان بیشتان بالای الف در هر قوی استخوان

فصل سوم در حوضه العین  
 در حوضه العین



منقذ لاکر ایونیا استیسیس که بجهت سکه خالص یک نیم حقه اسپریت با شکر ایستر نیم حقه آب ساده صبح حقه هم را با هم آمیخته پارچه بان کرده  
 بر محل بوسیله ضرب گذارد و بر آن متصل مود کرد و این عمل آرد و بار بار قارصه قدری از این آب بر پارچه ریخته باشند و مود کرد و این  
 بر آن موقوف نشود و صابون گاه انصباب بخون از عروق جدا باشد چه در این حالت این دو بار جذب نشود و او هم همین میشود و این  
 برای جذب شدن مواد موریث آن ایونیا که بزرگ است و سکه و سکه آب ساده حک کرده پارچه بان کرده چشم نهی و مفاده بر آن نهاده از  
 به باط بر بندند تا اثر فتر آن معین بر جذب مواد شود یا شکر از نیکای خالص استم مومین بر محل ضرب طلا سازند یا نیکه را هم شکر از نیکه را با  
 او سبب ساده حاکره پارچه از آن تر کرده بر چشم نهی و از آن نشاندن مسهل هم فائده عاجل در آن حاصل میشود و همچنین از نیکه  
 ایونیا نیز نیکه هم از نیکه نشاندن ناسر میوه آنکه است که هم فائده صحت حاصل میشود نوع دوم آنکه بکسیدین ضرب بر چشم  
 یعنی نرم حار و جنین پیدا شود چنانکه در بعضی دیگر حادث میشود السبب گاهی بعد از یک روز سبب بیکه در غشای خاد و نقصان پیدا  
 شده خون در آن جمع میگردد از آن ورم حادث میشود و گاهی در غشای نیکه زخم پیدا شده این ورم حادث میشود الامتات ورم و در غشای  
 بالجماعه علامت ورم حار مود میباشد و از علاج ورم مذکور زایل میشود و ماده جمع شده در آن زایل میگردد اما هرگاه در دل پیدا شود در وقت  
 اعراض قوی گردند و آنچه شرفی رنگ که بسبب مردم بوده زایل شده تمدد جنین و در خشنگی بالای جلد پیدا میشود چون از سر تا بل جنین  
 احساس کنند حرکت در جلد محسوس میشود چنانکه در جمله و ماسیل محسوس میگردد پس هرگاه نفیس بشود که در جلد پیدا شده از سر تا سریم را این  
 از نیکه یک نشتر بر موزان غصون جنین که در طول اندر نهند تا نشان آن بعد صحت باقی ماند و الا عیب قبح منظر پیدا خواهد شد نوع سوم  
 آنکه در جنین زخم پیدا شود لیکر این زخم گاهی بر جلد جنین تنها و گاهی تا غفروت آن میرسد العلاج علامت آنست که اگر کدام شیخی غلیظی  
 مثل زرات خاک غیره در زخم آمده باشد اول زان زخم را صاف سازند بعد به لبهای زخم را بر اتصال ساخته بر وزن دو اگر غفروت  
 جنین هم قطع شده باشد که بسبب آن جنین تنگ شده از اتصال خود جدا شده باشد درین جا هم لبهای زخم را خوب بایر کرده بدوند  
 بعد پارچه باب سرد تر کرده بر چشم گذاشته مفاده بر آن نهاده از باط بر بندند جنین بعد از آنچا در ویه از قسم مراد هم بالوشن با کف طلک  
 جراحات مستعمل میشوند با استعمال آن زدن نوع چهارم آنکه گاهی بعد رسیدن ضرب بر انف از شکستن استخوان بینی مواد غشای خاد  
 جنین میرسد چنانکه در آتش کفرنی بر تپا در بیان زخم فصل هم که امراض میوه چشم منقذ شده و علامت هم بان است که آنجا آهسته آهسته و قتل  
 فصل پنجم در زخم های جنین که از آن گریزی پاکوین در این ورم پنجاه سبب ضاوت جلد موضع و از نبودن تخم در اینجا سبب است  
 زیرا که تخم در غشای خاد در میان دو جایگه در آن میان سبب غم کردن خود مانع از اجتماع آب میشود السبب سبب آن گاهی خاص  
 عام بود سبب خاص آن گاهی همان میباشد که ورم حار و مقله چشم یاد میسوزد بر آن آن پیدا میشود اما همیشه بار مردم های جنین  
 مشاهده میشود و گاهی بعد رسیدن صدمه ضرب و زخم چشم هم این ورم پیدا میشود و گاهی در آری سپس خاص کرده بخسایه قریب چشم پیدا  
 شود هم حادث میگردد و گاهی در مرض خاد چشم چنانکه وقت مردن استخوان خاد چشم پیدا میشود سبب در آن هم این ورم حادث میگردد  
 گاهی در مرض بینی مثل لوی اسیران فند هم یافته میشود و گاهی از اذیت در لوی قریب چشم در پیشانی یا رخسار پیدا شود هم حادث میگردد و گاهی

فصل پنجم در زخم های جنین





قریب و بقعه صحت مایه حاصل میشود اما قسم دوم آن که در وقت استسار و انقباض قریب نکرده بلکه بشود و خرد که سخت باشد باید می شود و آن نیز باید  
 پس بگرد و تا که بقدر رسیده میشود و بعد در آن حکم و خارش پدید آید چنانکه گفته شد ثم عارض میشود من بعد بر خرم که در شکلاتی بر آید می اندازد و بعد  
 در آن خشک نشسته مقدار زخم زیاده میگرد و همچنین بار بار بر آن خشک نشسته پدید آید و ساقط شده زخم کم میگرد و تا اینکه زخم تمام جفن منبسط  
 میشود و از آن طریق علاج پدید آید اما در قسمتهای زیاد شده جفن زخم را میخورد و گاهی با چشم پیشانی هم میبرد و بکنایه این زخم نشان گزینان  
 دندان و گوش بود میباشند اما قسم ثالث که آن پدید آید که نیست پس این زخم هم مشابه زرد زخم است اما میباشند حتی که گاهی تفرقه بینا میباشند و در جفن  
 در وقت دیگر فرق اینست که قسم ثالث اکثر از قریب باقی آید و باقی که میماند جفن با جلد جفن باقی شده شروع میگردد و در هر چه در آن قسم غده  
 لغت نیک است چه کردن توهم میشود بخلاف روندت اسکرا آن در جلد پدید میشود و هر آن این غده با ستورم نمیشوند و تا حال این هر دو غده  
 در نزد پدید تفرقه میباشند و لیکن چون جگر با مال غیر از تفرقه سهل میشود زیرا که در روندت اسکرا زخم دندان گوش بر کنار زخم موجود بود و در  
 او بسیار کینه غلط و سختی و سیاهی رنگ بزخم دیگر نماند ای زخم با جفا اختلاط در ارتجاع و انقباض میباشند و در زخم نقاط سبزه  
 در جای استغرق محسوس میشود که آن جلد جلد میباشند که در آن عروق صفرا دیده میشوند و ایضا روندت اسکرا زخم جفن میباشند بخلاف زخم  
 سطحی العسلات در هر دو قسم زخم معنی قسم ثانی و ثالث از حوالی زخم جاییکه جلد صمیم است قطع کرده و تا جاییکه جلد صمیم باشد از کار بر نشسته  
 جلد کل موضع را جلد و لیمو را از جگر کرده و در دست تاساد و در هر غده غلبت که در این کار کمال شود تا نماند زیرا که این هر دو قسم قابل اندیش  
 از جفن که نشسته تا خسار یا نا پیشانی رسیده باشد درین وقت هم همین بر میرسد آرد و اگر درین قطع که نام نشان کیه هر قطع شود آنرا از چشم ببرد  
 و اگر بعد قطع کردن لحم و جفن ثابت شود که چیزی از مرض در بعض مقام باقی مانده بر آن نوزاد آن گوشت و غ نماند یا کار باید آن نکند و دای  
 اکال است بر آن نماند تا گوشت فاسد را بخورد و بعد آن آنچه تدریجی برای بگردن جراحات در علاج عام لشرین نوشته خواهد شد از اعمال آنند و  
 آنچه نقصان از قطع کردن جفن پدید میشود اگر مرض زیاد قوی و عظیم نباشد خود نماند میگرد و از این که جفن مقلوع اگر زیاد قطع نکرده شده باز در وقت  
 چشم آید و اگر مرض عظیم بود و چندان جفن قطع کرده شود که بعد آن بسبب دراز شدن آن بجای بوشین چشم مفقود باشد درین وقت باید که هر قطع کردن  
 جفن چشم را هم از خانه آن بیرون آید و الا بدون جفن از کشته ماند چشم از نقصان عظیم خواهد رسید و از آن انصر و بصارت هم اخل آید  
 و باز احتیاج بسوی بر آوردن چشم را می خواهد شد ازین طریق از نقصان آید و اگر شدید بار بار نجات حاصل میشود تا که حاصل منضم  
 در سلع الجفن از ابلهت اگر زنی چو مرآت آبی آید گویند و در اینجا هم سلع مثل کبریا پدید می شود و نام بر دو قسم است اول آنکه ابلهت  
 موسوم است بر کل ازین دو لغت عربی نام کرده میشود بزرگه و آن مشابه بزرگ میباشد و دوم آنکه از ابلهت اگر زنی چو مرآت آبی آید سلع همی چو مرآت  
 و در کتب طبعی عربی هم شرافت نام کرده میشود اما قسم اول که بزرگه است پس زخمی را برین گمانند که درین غده باز بر میگرد و جفن باقی عضو حاکم  
 میباشند پدید میشود باین نحو که چون این که نام غده ازین غده های مذکوره نمیشود و بسبب آن هر میان بطوبت و دهنیه از آن سر و گذشته  
 بطوبت که در آن بوده خندب تیره دهنیت مخضر در آن باقی میماند و عارضه فاضله میشود تا آنجا که اکثر مقدار کبریا پدید آید جفن و گاهی  
 جفن سفید میشود لیکن اکثر در آن جفن باقی زاننده پدید میشود و گاهی در کاین جفن کاین غده گاهی شعله هم میسوزد که پدید آید و فرق در میان بزرگه و

در وقت قطع کردن لحم و جفن ثابت شود که چیزی از مرض در بعض مقام باقی مانده بر آن نوزاد آن گوشت و غ نماند یا کار باید آن نکند و دای

شبهه است که شعیه همیشه برکنار از بعضی ظاهر میشود و بره زیر کنگره جن پیدا میکند و خواه در جانب داخل حوض یا در جانب خارج نیکو گردد یا  
 خارج هم شود وقت از یاد خود منسل بسوی اهل ممکن و الاضراین سلع بعد از یاد خود تامل دراز می کند و سنان بپوشی می آید و این حرکت این  
 واقع میشود لکن بعد در وقت دراز که در نشسته شد بلکه بسیار این سلع در غایت میگرد و در هم از آن کمال لذت حاصل شده و بعضی این شیوه بخواند و سینه  
 مدت دراز نماید و در انتهای بروز خود این سلع در موسم پاره مثل خود خرد محسوس میشود و اهل تجربه گفته اند که کسانی که مرض کلوزین مبتلا میشوند در این  
 کسانی پیدا شد که مرض بعضی در سواد که در معده مبتلا میباشند و در معده نشان ترشی و در اسهالی ایشان ریاح زیاد بود و در علاج ملوک  
 که این سلع که حکمت مانتیج علاج نباید کرد اما هرگاه مثل سکه گیر گشته در آن می باشد بسوی کوسین بپوشد که در سبب آن در کوسین  
 جنین وقت پدید شود و رنگ آن نائل سیاهی گردد و در وقت جنین انتقال کرده از نشتر بر این طول سلع را بشق کرده و در سینه گیر که بعد از آن  
 موکوجوی خارج نشود و عرض هم سلع را بشق کنند من بعد پاره و پاره اهل افکار در خوب حرکت دهند تا آنچه موا که در آن است بپوشد و خارج گردد  
 و چند بعد این عمل هم چون جن در خطبه سلع مذکور فرود اهل میشد از این سبب مقدار آن هر قدر که قبل این عمل بود بعد از آن هم به آن مقدار میند  
 میشود و از این سبب نامان میگویند که بجز اذیت رسائی هیچ فایده بر این تمیز مرتب گشت لیکن هرگاه در چند روز آهسته آهسته این جن  
 منجرب میگردد و زیادتی مقدار آن نائل میشود و هرگاه در بعضی موجود باشد و از آن جن پس پدید آید در این وقت تصفیه معده و بکار نماند با نیک  
 اول بلوط خورانیده سهواً میند و بعد آن آنچه آورده که ترشی معده و ریاح امعا را دفع کند بنوشانند و بعد آن دویه مقوی عمداً و خصوماً بارک  
 و کدومی از مرکبات آهسته بنوشانند چه از این علاج عمل این سلع یا کم میگردد و یا از اهل میشود اما قسم ثانی آن که بیش از آنچه معنی سلع می باشد  
 که از نشتر نالقی نامند پس آن در خطبه میماند و هر چه که شخم در حوض نمیشد لیکن درین سلع گاهی نظری پیدا میشود و این سلع در حوض اصلی در وقت  
 زیاد دیده میشود و یکی قریب الف بالای موق اگر دو هم قریب استخوان ابرو بالای موق اصغر یا جمله این سلع بر استخوان بینی یا بر استخوان  
 ابرو پشته زیر جلد حوض می آید بر حوض خاص پیدا نمی شود و اصل آن در استخوان های مذکورین باشد و هم این سلع زیر جلد حوض کمال خلط  
 میماند که اگر از سرنخه حرکت میکند بخوبی حرکت میکند و نظایر جلد محسوس میشود لیکن اصل آن بسیار غایب بود و چون در خطبه از این  
 آورده می بینند در آن همراه هم موهای مزدهم یا یک مثل موهای پلک یافته میشوند مانند آگاهی از ابلجت اگر زنی در مادر غرضت معنی خطبه باشد  
 بجلد هم بگویند و در علاج لازم که کوچک اند و موی نباشد از علاج آن قرض نماید تا هرگاه مقدارش زیاد نموی یا موی منظر گردد و در وقت آن از  
 این خطه که بوزنات خطه حوضون جلد حوض آنرا بشق کرده بپایه غمز از خطبه بیرون آرند بعد از کلبتین کتاره اگر گرفته از جایش بیرون خطه  
 و اگر چیزی از آن در کشیدن باقی خواهد ماند یا زود خواهد کرد و مانند امبالته در استیصال خطبه آن کرده شود و هرگاه این سلع قریب بینی باشد  
 قطع کردن آن گاهی شریان که اینجا میباشند هم قطع میگردد و از آن خون بعد از کشیده خارج میشود پس اگر همین سرنخه در سرنخه استخوان  
 نهاده غمز کنند تا اینکه خون بند شود و اگر سرنخه بگردد شریان مذکور را از کلبتین گرفته خمهای کثیر داده شریان مذکور را بکشند تا قطع شود و سبب  
 در دهن آن تشنج پیدا شد و خون نگیرد وقت آن فصل مستقیم در استخوان حوض که از ابلجت اگر بدی بر آید از آن آبی بگویند  
 فان در قسم ستمی را با بخت گر یک نوزد بعضی تابی هندی و سکون و او که سرنخه ای بر او سکون ثانی یعنی افادون بکند قسم دومی ملتفت

فصل ششم در استخوان حوض

شان را که آنفال نس گویند و لاگ در لغت نشان یعنی نخ گوش است چونکه درین چشم همیشه کشاده میماند و بند میگردند و درین چشم هم گوش انداز  
 باین اسم موسوم کرده اند اما قسم اول آن افتادن جنین علی بر جنین سفلی است بخوبی برداشتن آن ممکن نباشد پس سبب آن گاهی رخاوت جنین  
 بوجهی است که در آن دیده میشود و گاهی از رسیدن صدمه ضرب یا زخم بر جنین عضلات پلاگ بسته میشوند و از آن جنین علی بر جنین سفلی منفرج  
 شده می افتد و گاهی از ضعف عام بدن هم عضلات جنین ضعیف گشته اند حالت پدید میشود و گاهی بر این وضع طفل پیدای شود و سبب  
 فطری بود و گاهی از استرخای شاخ عصب زوج ثالثی مائی که در جنین آمده هم این حالت پدید میآید و سبب این فالج خاص مرض خاص  
 و مانع میباشد مثل اینکه بر سبب زوج عصب ثالثی یا تری در دماغ پدید شود یا کلام سلع در خانه چشم حادث گشته باشد شاخ آنرا که در جنین می آید  
 عمر کند و از آن استرخای این عصب از مسدود شدن راه بدن قوت محرکه پیدا کرد و گاهی بسبب داده آتشک گاهی از ماده و بیخ حاصل  
 و نفوس هم این ترخا پدید میشود زیرا که از سفلس استخوان غلیظ و متورم گشته عصب را غیر میکند و سبب داده روماییم نفوس فطری عصب غلیظ  
 میگردد و راه آمدن قوت محرکه بند شده فالج درین عصب پدید میشود العلامات هرگاه در چشم آن کشاده گید از جنین علی غلیظ از راه  
 سفلی افتد و بار بار داده غلیظ منفرج نمیشود و هرگاه از فالج شاخ عصب زوج ثالثی منفرج شود سبب آن در دماغ خاص در راه عصب کور  
 یا در خانه چشم باشد ضرر استرخای آن اکثر عضلات دیگر چشم هم ظاهر میشود و هرگاه خامر عصب خاص در راه شاخ عصب کور که بسبب  
 جنین آمده ترخا چشم باشد این استرخا مخصوص جنین میباشد العلامات آنچه از رخاوت جلد باشد در آن مرض اگر ارضی و صابر باشد جنین  
 مستحی را بوزنات غصون جلد جنین قطع کرده کم کنند و بعد آن بدزدند تا ز یادتی آن کم گردد و هرگاه بسبب جنین باشد بعد صحت زخم خود  
 قوت در جنین پدید میشود لیکن بعد مدت دراز پس اگر بعد آن استرخای جنین چنان باشد که قدری چشم همراه آن کشاده هم شود درین وقت از  
 علامتس تعرض شوند و از جنین را قدری بریده و باقی آنرا از کنار جنین با بر وضعم کرده و دخته دهند تا از این اتصال همه عضلات پیشانی  
 در آن هم حرکت پیدا شود و آنچه از ضعف عام بدن حادث شود در آن تقویت عام نمایند و برای اصلاح جنین پارچه اسکنان آلود بر جنین  
 بنحوی چسبانند که یک سر آن بر پیشانی و یک سر آن بر جنین مانند بذر زیتونه این اتصال در آن قوت حرکت پیدا شود و از ادویه بگلایب تند یا از  
 سلو شش شنبلیلی یا قدری کندی با باده آمیخته از نیاهر چه میسر شود از آن چشم را بشویند یا پارچه در این ادویه تر کرده چشم تند اتصاله الف  
 من الجیمع آب یک کیک نس تیز ابلیوتیا غلیظ میبندد با هم آمیخته پارچه در آن کرده بر چشم بندد و آنچه فطری باشد اگر چه علامتس  
 با دویه بیکارست لیکن در آنهم از دوش جنین با بر و فائده حاصل میشود و هرگاه بسبب استرخای شاخ عصب زوج ثالثی پیداشده باشد  
 درین وقت در سبب فالج آن محو کرده موافق هر سبب علاج نمایند مثلاً آنچه از سفلس پارو ماییم یا نفوس پیداشده باشد علاجش منفرج  
 از این امراض نمایند و قریب جنین در محل صدمه یا خلف اذن پیشتر از گذشتاروس نهند تا اذیت پیدا شود و از آن استرخای جنین را گل کرد و دیگر  
 سیاه ابر پیشانی و صدمه مالند تا اذیت پدید شود و هم درین وقت از مالیدن اسپریش امیوتیا بر پیشانی و صد جنین درین  
 مرض نفع حاصل میشود و اگر از بیخ تریسیر فائده ظاهر گردد و بخیر تری بر جنین نهند باین نحو که یک اسکنان بر پیشک دن بالای نخاع و یک سر آن بر  
 جنین نهاده و هر یک نماید یک سر آن بر دست و یک سر آن بر جنین چسبانند حرکت دهند تا اگر فالج مذکور از مرض مائی پدید

باشد درین وقت استعمال نموده می توانی جان نجات بخوری و چون درم و نرمی و ملخ و نقصان آن زیاد خواهد شد پس اگر این تدبیر هم فایده ظاهر نشود  
 جفن را بریده با بر و ضم کرده بدیندا قسم ثانی که اگر آن مال شست در آن چشم کشاده باند حتی که وقت خواب هم بند میشود پس سوز آن  
 اکثر اشرفای مثل عصاره فلفل سالیع میباشد خواه سبب آن پختن سالیع بر خشار بود که آن عصب مگور را از غمزد کردن خود سخی سازد  
 یا رسیدن سردی باشد که قریب گوش رسد یا از ماده سفلس یا از روایتیم یا از نقرس بسبب یاوه شدن استخوان یا منورم شدن غلاف  
 عصب مگور هم حادث میشود گاهی از فلفل عام بدن که آنرا بلغت انگیزی می گویند بکار این فلان خاص فلفل میشود گاهی بعد از خوردن کباب  
 پختن تخم آن از وقوع خشک نشد در جفن علی جفن مگور مستشج و متعاقب شده در جانی کشیده میگردد و از آن جفن اسفل نمی آید بسبب  
 آن این مرض پیدا میشود العلامات چشم همیشه کشاده میماند چنانکه وقت غمزد کردن درامری کشاده ماند و از بلغت اگر نریزید پیرامونی  
 میگویند چه بیس کسیرا و سکون یا ی مثناة تحتانی و فخرای مملو سکون بین بنگه معنی خرگوش فانی چشمی چشم است و سرد از آن چشم مشابه  
 چشم خرگوش است پس اندر بند شدن جفن و همیشه کشوف ماندن چشم زیاد اذیت در چشم میسرند زیرا که همواره هوا و خیار و اضواء  
 قوی با لجه موزیات عین در آن میسرند و از آن در سوسن سیمین چشم درم و سخی و در پیدا میگرد و در هرگاه همراه فالج عام بر این مرض  
 یافته شود در آن قدری قوت در جفن برای بند کردن پلک میباشد اما هرگاه از فالج خاص مزاج سالیع بوده باشد در آن مطلقا قوت بند  
 کردن پلک در جفن نبود و استرخائی آن بسیار قوی بود و العلامت آنچه در قسم اول نوشته شد موافق آن در سبب علاج نماید با آنچه  
 بسبب سالیع که در خشار پخته باشد بود در آن سالیع عام عصب از جایش بیرون آید و تا حصول صحت برای تحفظ چشم از وصول هوا  
 و خیار و اضواء چشم را باند کرده بر آن پارچه سنگین آلود چسباند یا با طبر آن بندند لیکن چونکه این هر دو هم بعد و سه ساعت مشغول میشود  
 لهذا بهتر است که جلد بالای هر دو جفن را با هم کرده چند جادوخته دهند و بعد حصول صحت باز این رشته دوخته را بریده اجنان را بر جای  
 خود آورند اما هرگاه بعد سوختن جفن یا بعد زخمی شدن جفن علی این مرض پیدا شده باشد در آن جفن اور محل تفکک مقام شد و شکر است  
 قطع کرده جفن اسفل آورده و بان متصل ساخته بالای آن پارچه سنگین آلود چسباند تا با حرکت کرده از جای خود نرود و در این مطلقا  
 دارند که آنچه زخم تازه پیر شده از پدید شدن اکور بر گردد و باز نوبت به تفکک شدن جفن نرسد قضا که فصل نهم در تشنج  
 عضلات جفن آن بر دو قسم است یکی را بلغت که یک بلیفرو اسپریم کسیرا می باشد و لام و سکون بای مثناة تحتانی و فخرای قاعه  
 رای مملو و سکون و او و کسیرا و سکون سین مملو و فتح بای موحده فارسی و سکون ای مملو و اسپریم کسیرا و بلیفرو در لغت شان معنی این  
 و اسپریم معنی تشنج است و قسم دیگر آن کشیدش کسیرون و سکون کاف و کسیرای مثناة فوقانی اول و کسیرای مثناة فوقانی ثانی و سکون کاف  
 مثناة تحتانی و فتح شین مملو و سکون نون گویند و نکو کسیرون و سکون کاف و ضم نامی مثناة فوقانی و سکون و او و لغت لاشن معنی پلک بر  
 پلک در تشنج یعنی حرکت است و مراقاتان زیاد شدن حرکت جفن است اما قسم اول آن که بلیفرو اسپریم است و آنرا لنگال اسپریم  
 هم گویند چلو اسپریم تشنج قوی است که تا در بر حال خود ماند مثل تشنج که از نوغره و سبب قرب آن اذیت تشنج عصب خامس مزاجی میباشد  
 چون این اذیت بدین میسرند و از آن باز بطور لغت لکس مزاج سالیع عصب از اعصاب ماغیه می آید و چون تشنج از عصب

فصل نهم در تشنج عضلات جفن

چون تشنج از عصب

فوج مسلح و عضله مستند بر بعضی آید و از ارتعاش شدن آن درین عضله تشنج پیدا میشود و از اسباب بعیده آن گاهی رسیدن غبار یا افتادن بوی خوش  
 چشم بیشتر متقلب و چشم رود میباشند و گاهی در قسم دیگر که بسبب راه خنازیری حادث میشود و هم در دم قهقهه و گاهی صدای استیغری می  
 غشای نوری یعنی زبانه شدن حس غشای کور و گاهی مرض عمده خواهد بود و یا بر حسار و گاهی بعد رسیدن منرب و باغ و چشم و گاهی  
 در دم و باغ و گاهی در بعضی معده و گاهی در مرض سینه یا با جمله در مرض کوفت و فوسیا یعنی بغض العین المشتعل باقده میشود این مرض بسیار پیچیده و علامت  
 در بعضی تشنج بود و بسبب آن چشم زبانه شود اگر خواهد چشم را بکشاید کمال شوری کشاده میشود و علاج سبب منرب و باقده بازالان که چشم زبانه  
 اگر از افتادن غبار خارجی یا موی نژد چشم بود از آن چشم میرن آید اگر از امراض پدید آمده باشد علاج هر مرض نماید و علاج علم آن نیست که با او نماند  
 محلول آب ابرو چشم طلا سازند یا یک قطره از سوسن بر روی چشم اندازند و چشم را با آرام دارند و جامه نازک چشم اندازند یا عینک شیشه آبی  
 سبز یا شیشه چشم که از مدنا منع افیت چشم کند اما قسم ثانی آن که کت تیش است و آن نام اسپرم کاه است و آن صدمه قوی است یعنی  
 بار بار پدید میشود و بار بار فوراً از اصل میگردد و این قسم اول از افت عضله مستند چشم جان میشود و این تشنج گاهی خفیف گاهی در هر دو چشم می  
 در جملة عضلات که در بعضی خاص در دوران هستند پدید میشود و سبب گاهی از اذیت خاص در چشم پدید میآید و چون متقلب است که چشم رود و گاهی  
 در ابله می آید گاهی بسبب عادت بد هم بحالت حادث میشود و گاهی از زیاد شدن تشنج چشم چنانکه اطفال ابله وقت خوابیدن مدارس افتد و گاهی از  
 بدست می آید گاهی از مرض حسب چنانکه در کور یا هم بحالت حادث میشود و گاهی از عادت خالصه که در کور یا بحسب عادت پدید میآید باشد یعنی نگاه  
 نمیشاید که هرگاه او را از آن خبر در سازند و سبب آن شرمند شود از آن شرفوت نفسانیه بحالت پدید میآید و علامت بار بار در بعضی تشنج پدید  
 بسبب آن جمله چشم کشاده میگردد و اکثر ارجحیت در این اختیاری است و میگردد و گاهی کمال تمام ممکن میشود که بعضی اطفال آن قدر را اختیار خود را هم  
 میکند و علاج دل سبب منرب و باقده بشهر اسکان و تپالین دفع باشد از دفع نماید و آنچه بعضی از این تشنج را میگویند که با کور یا عادت می شود و علاج  
 فتال که فصل دوم در افتال میا رسائی و این استیغری رسائی هم گویند و این مرض منرب است بدان برکناره پاک میس  
 پدید آن در دین بوی کلاه و در خطه غده مذکور و در منرب است شمار و گاهی تشنج منرب در حله آنهم در دم پدید میشود و چون در جملة اجزای کور  
 درم علم شود وقت لاین استیغری رسائی و در وقت عرب سلاق بدان اطلاق کرد میشود و اگر نقطه در غده موله شرم و پدید میآید و در آن  
 موی پاک نیز در حله الاجفان و الابد لغت عرب و سوم میگردد و چون این مرض درم تشنج و منرب شده تا غشای خار و در عرض منرب هم علم شود  
 درین وقت در کتب عربیه نام نهاده میشود و صلا اللجاجفان غلظا السبب سبب قرین است و از اسباب خار و موی قیاس برآید  
 که بعد زوال نهالین درم باقی میماند و هم گاهی بعد زوال حصص هم این درم باقی میماند و گاهی بی واسطه امراض دیگر خود این درم بسبب رسیدن چشم  
 که صاف باشد یا در حال آن پاره بود هم حلت میشود و هر چه برین قیاس از زودت زیاد جمع باشد یا در صلب باقی پدید میآید و کسایک و بلاد و قریب  
 عرض تشنج که آنجا برودت زیاد و در آنجا بقدر ساه میباشد سکونت میزند زیاد و درین منرب استیغری رسائی که تشنج کور و کور  
 آن تشنج خفیف یا در بعضی از آنها از غشای روف در آن اکثر تشنج میماند و چون آن تشنج آمده حرکت کنند و بوی تشنج حرکت میکنند و از تشنج برود  
 غسل کم بسیارند و جاسای قدیمی پشته العلامات چون مرتبه سلاق باشد پس در آن کاه چشم حکم و عادت پدید میآید و درم حرارت شد

فصل دوم در افتال میا رسائی و این استیغری رسائی